### بسم الله الرحمن الرحیم

## تغافل

تلقی رایج از تربیت اصلاحی، نشان دادن عکس العمل در برابر خطا و نهی و انکار آن است. برابر این تلقی، نادیده انگاری خطا نوعی بی تفاوتی و حتی تایید محسوب می‌گردد. این رویکرد در بسیاری از موارد درست و کارآمد است و اصلاح نیازمند مداخله و اتخاذ موضع منفی در برابر خطا است. اما همیشه راهکار تربیتی توجه به خطا و نفی و انکار آن نیست. بی توجهی به خطا نوعی واکنش نسبت به آن است که در برخی موارد می‌تواند کارکرد تربیتی و اصلاحی به همراه داشته باشد. در این موارد توجه به خطا و واکنش به آن، حتی اگر به منظور اجتناب دهی متربّی از آن باشد نتیجه عکس خواهد داد و باعث تقویت و تکرار خطا می‌شود. در این موارد نادیده انگاری بهترین عکس العمل است. از اینرو روش «تغافل» به عنوان یک روش تربیتی موثر قابل بحث و بررسی است. تغافل به معنای چشم پوشی از خطا است که در صورتی که بجا استفاده شود سازنده است و اثر تربیتی دارد. البته ممکن است، نوعی از غفلت و بی‌تفاوتی نیز به نام تغافل ترویج شود که بُعد تربیتی و سازندگی در آن وجود ندارد و از بحث ما خارج است. تغافل علاوه بر کارکرد فردی، فلسفه جمعی و ثمره اجتماعی نیز دارد و باعث ایجاد و احترام به حریم شخصی و امنیت اجتماعی می‌شود.

در ادامه ضمن مفهوم شناسی کلمه «تغافل» به موارد توصیه و کاربست آن در قرآن کریم و سنت معصومین(علیهم السلام) اشاره خواهیم داشت تا موارد کاربرد آن و حکم بکارگیری آن در هر یک روشن شود.

### مفهوم شناسی

تغافل در لغت

«تغافل» از ریشه «غفل» و از باب تفاعل است. در لغت، غفلت به معنای رها کردن و بی توجهی سهوی به یک موضوع دانسته شده است که در برخی موارد می‌تواند عمدا هم صورت بگیرد.[[1]](#footnote-1) اما تغافل غفلت عمدی معنا شده است.[[2]](#footnote-2)غفلتی که باعث نشود فرد دچار آسیب و خودفریفتگی شود.[[3]](#footnote-3)

بنابراین، «تغافل» به معنای نادیده انگاری، خود را به غفلت زدن و چشم‌پوشی عمدی است.

تغافل در اصطلاح

تغافل در اصطلاح علوم تربیتی به معنای چشم‌پوشی آگاهانه از رفتارهای نامطلوب دیگران به هدف تربیت و اصلاح آنان است.

خواجه عبدالله انصاری رحمه الله تغافل را یکی از درجات «فتوّت» می‌داند و در این باره می‌نویسد:

«التغافل عن الزلّة، يعني أنّ العبد الذي يروم الفتوّة إذا رأى زلّة من أحد و تحقّقها، أظهر أنّه ما رآها ليزول صاحبها عن الوحشة، و يريحه من العذر».

خواجه نصیرالدین طوسی رحمه الله «تغافل» را در مقابل سرزنش و توبیخ صریح، توصیه می‌نماید و می‌نویسد:

«او را به هر خلقى نيك كه از او صادر شود مدح گويند و اكرام كنند و برخلاف آن توبيخ و سرزنش صريح فرا ننمايند كه بر قبح اقدام نموده است؛ بلكه او را بتغافل منسوب كنند تا بر تجاسر اقدام ننمايد و اگر بر خود بپوشد پوشيده دارند و اگر معاودت كند در سر او را توبيخ نمايند و در قبح آن فعل مبالغه كنند و از معاودت تحذير فرمايند و از عادت گرفتن توبيخ و از مكاشفه احتراز بايد كرد كه موجب وقاحت شود و بر معاودت تحريص دهد كه «الانسان حريص على ما منع» و باستماع ملامت اهانت كند و ارتكاب قبايح لذات نمايد از روى تجاسر؛ بلكه در اين باب لطايف حيل استعمال كند.»[[4]](#footnote-4)

ابن مسکویه نیز درباره کارکرد روش تغافل می‌نویسد:

«ثم يمدح بكل ما يظهر منه من خلق جميل و فعل حسن و يكرم عليه، فان خالف في بعض الاوقات ما ذكرته فالاولى ان لا يوبخ عليه، و لا يكاشف بانه أقدم عليه بل يتغافل عنه تغافل من لا يخطر بباله انه قد تجاسر على مثله و لا هم به، لا سيما ان ستره الصبي و اجتهد في أن يخفي ما فعله عن الناس، فان عاد فليوبخ عليه سرا و ليعظم عنده ما أتاه، و يحذر من معاودته فانك ان عودته التوبيخ و المكاشفة، حملته على الوقاحة و حرضته على معاودة ما كان استقبحه، و هان عليه سماع الملامة في ركوب قبائح اللذات التي تدعو اليها نفسه، و هذه اللذات كثيرة جدا.»[[5]](#footnote-5)

بنابراین تغافل ترک سرزنش و توبیخ در برابر خطای دیگری به منظور جلوگیری از جسارت او برای تکرار خطا و فرصت بخشی برای جبران است.

نسبت تغافل و تسامح و تساهل

تسامح و تساهل به معنای آسان‌گیری و انعطاف‌پذیری است که بیشتر در مورد اختلاف نظر و یا اختلاف عمل خود را نشان می‌دهد. اما تغافل اخص از این معنا است و تنها ناظر به خطای طرف مقابل کاربرد دارد.

در شرایط مختلف، تسامح و تساهل می‌تواند کارکرد مثبت و یا منفی پیدا کند. در معنای منفی از نوعی انفعال و وادادگی حکایت دارد و با تغافل متفاوت می‌شود. چراکه در تغافل نوعی هدف گزاری تربیتی وجود دارد اما تسامح و تساهل در این معنا هدف مثبتی را دنبال نمی‌کند، بلکه نوعی بی مسئولیتی و عافیت طلبی است.

نسبت تغافل و عفو

عفو به معنای بخشایش است. بخشایش می‌تواند شامل طیف گسترده‌ای از واکنش‌ها نسبت به خطای خطاکار باشد که در کامل‌ترین و متعالی ترین نوع آن، خطا نادیده انگاشته می‌شود. امام صادق(علیه السلام) در تعریف «عفو و گذشت» می‌فرماید:

«الْعَفْوُ عِنْدَ الْقُدْرَةِ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِینَ وَ أَسْرَارِ الْمُتَّقِینَ وَ تَفْسِیرُ الْعَفْوِ أَلَّا تُلْزِمَ صَاحِبَكَ فِیمَا أَجْرَمَ ظَاهِراً وَ تَنْسَى مِنَ الْأَصْلِ مَا أُصِیبَ مِنْهُ بَاطِناً وَ تَزِیدَ عَلَى الِاخْتِیارَاتِ إِحْسَاناً.»[[6]](#footnote-6)

بنابراین اوج مرتبه‌ عفو این است که انسان خود را نسبت به خطایی که در حق او شده غافل نشان دهد و از سر کرامت و بزرگواری آن را نادیده بگیرد. در این معنا، عفو و تغافل قابل انطباق بر هم هستند. اما از جهت دیگر، تغافل اعم از عفو و گذشت است. تغافل به عنوان یک روش تربیتی در اعم از خطاهایی است که در حق مربّی و یا دیگری انجام شده است و یا حتی خطاهایی که تنها جنبه فردی دارد و آسیب آن تنها به متربّی بر می‌گردد. اما عفو و گذشت تنها از کسی صدق می‌کند که خود قربانی خطا باشد.

نسبت تغافل و صفح

تغافل با صفح معنای نزدیک تری دارد. چراکه هر دو ناظر به خطای دیگری به کار می‌رود. صفح به معنای روگردانی از خطا و اشتباه دیگری با آمیزه‌ای از گذشت و بخشش است.[[7]](#footnote-7) بنابراین نادیده‌انگاری خطا در هر دو مفهوم وجود دارد. اما صفح از جهتی اخص از تغافل است. صفح از طرف کسی پسندیده است که خطا در حق او انجام شده و به نوعی قربانی خطا است. اما خطاهایی که در تغافل نادیده گرفته می‌شود اعم از خطاهایی که فرد در حق دیگران و یا حتی خود مرتکب می‌شود.

نسبت تغافل و غفلت

در تغافل خطای متربّی نادیده انگاری می‌شود اما در غفلت خطای او مغفول می‌ماند.[[8]](#footnote-8) بنابراین در تغافل، غفلت عمدی صورت می‌گیرد اما در غفلت بی توجهی و یا کم توجهی مربّی باعث می‌شود خطای متربّی از کانون توجه او خارج شود. از اینرو، غفلت از دایره تربیت خارج خواهد بود. چراکه از افعال قصدی نیست و کارکرد تربیتی نیز ندارد. حساسیت و دنبال کردن وضعیت متربّی از طرف مربّی یک اصل است. نباید نسبت به وضعیت متربّی بی تفاوت و غافل باشد.

اَلْغَفْلَۀُ أضَرُّ اْلاَعْداءِ ؛ غفلت، زیان بخش ترین دشمنان است.

اَلْغَفْلَۀُ شِیمَۀُ النَّوْکَی؛ غفلت، خوی افراد احمق و بی‎شعور است.

اَلْغَفْلَۀُ ضَلالَۀٌ ؛ غفلت یک نوع گمراهی است.

نسبت تغافل و تجاهل

در جهالت به طور کلی خطای متربّی برای مربّی آشکار نمی‌شود و نسبت به آن علمی پیدا نمی‌کند. در تجاهل مربّی نسبت به خطای او علم پیدا می‌کند اما خود را به ندانستن می‌زند به گونه‌ای که متربّی گمان می‌کند خطایش برملا نشده است. اما در تغافل متربّی می‌فهمد که خطای او آشکار شده اما مربّی آن را نادیده گرفته است. تغافل نادیده انگاری است اما تجاهل وانمود کردن به بی اطلاعی است. بنابراین تغافل وقتی قابل توصیه است که واکنش مربّی به خطای متربّی آسیب‌زا است. اما تجاهل در مواردی است که صرف اطلاع او از خطا نیز می‌تواند در روند تربیت آسیب ایجاد کند. به این معنا که متربِّی اگر خطای خود را برملا یافته بداند انگیزه اصلاح و یا همکاری با مربّی را از دست می‌دهد. حتی اگر مربّی در این زمینه واکنشی هم نشان ندهد. بنابراین مربّی مجبور است که وانمود کند چیزی در این باره نمی‌داند. بنابراین تجاهل در جایی است که متربّی تلاش زیادی برای مخفی نگاه داشتن خطای خود می‌کند و اگر بداند کسی نسبت به آن آگاه شده است، عزت نفس خود را از دست می‌دهد و حس ارزشمندی و وجاهت اجتماعی او خدشه دار می‌شود.

در حکمتی منسوب به امیرالمومنین(علیه السلام) آمده است:

«لَا حِلْمَ كَالتَّغَافُلِ لَا عَقْلَ كَالتَّجَاهُلِ؛ هیچ حلمی هم پایه تغافل نیست و هیچ عقلی مانند تجاهل نیست.»[[9]](#footnote-9)

تغافل نوعی حلم و یا حتی بالاترین آن دانسته شده است. حلم نوعی خودکنترلی و خویشتن داری از اقدام است که با نوعی دوراندیشی همراه است. تجاهل نوعی عقلانیت در برخوردهای اجتماعی است به لحاظ نتیجه و ثمره ای که به همراه دارد.

نسبت تغافل و مدارا

رفق و مدارا به معنای لطافت و نرم خوئی و آسان‌گیری است.[[10]](#footnote-10) از اینرو تغافل را می‌توان یکی از مصادیق آن دانست. چرا که در تغافل از پرده دری و واکنش خودداری می‌شود و نوعی آسان‌گیری و نرم خوئی است.

نسبت تغافل و صبر

صبر حالتی بازدارنده است که باعث می‌شود فرد حالت نامطلوب و یا امر نامطلوب را تحمل نموده و اقدام عجولانه‌ای انجام ندهد.[[11]](#footnote-11) بنابراین تغافل را می‌توان یکی از جلوه‌های صبر دانست که حالت بازدارندگی بر حسب موقعیت به صورت تغافل ظهور و بروز پیدا می‌کند.

جایگاه تغافل در منظومه روش‌های تربیتی

مداخلات تربیتی از نظر میزان توجهی که به یک خطا دارند و شدت مواجهه‌ای که انجام می‌دهند به طیف‌های مختلفی تقسیم می‌شوند. اگر روش‌های تربیتی را از این حیث در یک پیوستار به چینش درآوریم روش تغافل در انتهای آن قرار می‌گیرد. انسان در برابر خطا و اشتباهی که از دیگران سر می‌زند، ممکن است سه نوع موضع‌گیری داشته باشد.

1. تذکر صریح و آشکار

در این حالت بدون ملاحظه و به صورت کاملا صریح، خطای متربّی به او گوشزد می‌شود. روش‌های زیادی همچون امر به معروف و نهی از منکر می‌تواند در ذیل این حالت قرار بگیرد و منوط به داشتن اثربخشی مورد استفاده قرار گیرد.

2. تذکر غیرمستقیم و با کنایه و اشاره

در حالت دوم، عیب و خطای متربّی به او نمایانده می‌شود اما از صراحت در تذکر خودداری می‌شود. بلکه در قالب کنایه و اشاره خطای او را یادآوری می‌کند.

3. تغافل

در تغافل نه به صورت صریح و نه غیر صریح، خطای متربّی به او گوشزد نمی‌شود بلکه مربّی خود را در برابر خطا غافل نشان می‌دهد. البته طرف مقابل می‌داند که او مطلع است ولی وانمود به بی اطلاعی می‌کند.

این سه روش هرکدام در جای خودش اثرگزار است و مهم این است که مربّی به درستی تشخیص دهد که هر یک از این سه روش را در چچخه شرایطی به کار گیرد.

### مصرح و امضائی بودن

روش تغافل با مراجعه به کتاب و سنت و عقل قابل استنباط و استفاده است. بنابراین یک روش مصرح محسوب می‌شود. این روش از عرف خاص(نخبگان علوم تربیتی) و عرف عام(سیره عقلا) نیز قابل استفاده و اثبات است. بنابراین یک روش امضائی محسوب می‌شود.

### مراتب و انواع تغافل

نوعی از تغافل نه به نیت تربیت، بلکه برای آرامش خود انسان توصیه شده است. افرادی که با یکدیگر برای مدت‌های طولانی زندگی می‌کنند و ممکن است نسبت به برخی از رفتارهای یکدیگر انتقاد داشته باشند اگر این حساسیت را اعمال کنند زندگی برای آن‌ها تلخ و ناگوار می‌شود. بنابراین به تغافل توصیه شده‌اند.

نوع دیگری از تغافل به هدف غیری و نه شخصی توصیه شده است. یعنی فرد خود را به نادیده انگاری می‌زند به هدف تربیت و سازندگی. این کار به این خاطر انجام می‌شود که دیگری حیا کند و کارش را دوباره انجام ندهد. این تغافل باعث می‌شود که شخص گناهکار و خطاکار، به وجدان خود رجوع کند.

تغافل اگر در برابر خطایی باشد که در حق تغافل کننده انجام شده است با نوعی گذشت همراه است و در سیره معصومین(علیهم السلام) موارد زیادی دارد. مثل توهین‌هایی که به آن‌ها می‌نمودند ولی معصوم با بزرگواری برخورد می‌کردند. اما تغافل در مواردی که فرد خطایی در حق خودش و یا دیگران انجام می‌دهد، با ملاحظه و محدودیت بیشتری برخورار است. چون حق شخصی نیست و تنها در صورتی که تاثیر تربیتی داشته باشد قابل انجام است.

### کاکرد تربیتی

وقتی متربی متوجه میشود که مربّی متوجه خطای او شده اما هیچ عکس العملی نشان نداده است، سعی می‌کند سکوت او را تفسیر کند. او ممکن است با خود بگوید دلیلش این بوده که انتظار نداشته است.

تغافل باعث می‌شود متربّی از تکرار خطای خود احساس واهمه و شرم پیدا کند. چراکه می‌داند اغماض مربّی شاید به این خاطر بوده که برای اولین بار این خطا را داشته است.

نکته دیگر اینکه خطاکاری که در برابر خطای خود واکنش ببیند به نوعی آن را تصفیه شده قلمداد می‌کند. اما در صورتی که واکنشی در برابر آن دریافت نکند، احساس می‌کند بدهکار است و تلاش می‌کند بدهی خود و حق مطالبه دیگران را افزایش ندهد.

تغافل نگاه دراز مدت در تربیت است. مداخله عجولانه و تاثیرگذاری مقطعی وقتی نتیجه دراز مدت نداشته باشد و یا معکوس باشد، مطلوب نیست. در تغافل متربّی در آزادی نسبی و کنترل شده قرار می‌گیرد تا فرصت رویارویی با خطای خود و فکر کردن به آن را پیدا کند.

تغافل فرصت اصلاح را به طرف مقابل می‌دهد. احساس ارزشمندی را در او تقویت می‌کند. این پیام را از محیط و مربّیان به او القا می‌کند که به او اعتماد وجود دارد که خود می‌تواند رفتار خود را اصلاح کند و دیگران می‌دانند که او در صدد اصلاح خود می‌باشد.

در تغافل نوعی تکریم و حفظ شخصیت طرف مقابل وجود دارد و از این جهت دارای اثر تربیتی است.

تغافل پرده‌های حجب و حیا در میان متربّی و مربّی را حفظ می‌کند.

با استفاده از روش «تغافل» این پیام به خطاکار داده می‌شود که راهی برای حفظ کرامت فرد است تا رسوا نشود و آبروی او نرود و این رسوایی دستاویزی برای تداوم خطا نگردد.

همیشه بی اهمیتی یکی از انواع واکنش‌ها و اعتراض‌ها به افراد خاطی و امور ناخوشایند بوده است. در تغافل نیز مربّی با بی اعتنایی به خطا موضع منفی خود را نسبت به آن به خطاکار منتقل می‌کند.

### موارد کاربرد

موقعیت‌های مختلفی ممکن است وجود داشته باشد که نیاز به مداخله تربیتی دارد. اما در همه آن‌ها نمی‌توان از روش «تغافل» استفاده نمود و به آن توصیه کرد. بنابراین لازم است مواردی که این روش می‌تواند کارکرد تربیتی داشته باشد تبیین شود. در تشخیص موارد استفاده از این روش خصوصیات متربّی، نوع رفتاری که می‌خواهد مورد تغافل قرار گیرد و .... تعیین کننده است.

برخوردهای تربیتی دو کارکرد اصلی می‌توانند داشته باشند. ایجاد و تقویت رفتارهای مثبت؛ حذف و تضعیف رفتارهای منفی. تغافل تنها در بخش دوم کاربرد دارد. این روش مخصوص تربیت در زمینه خطازدایی و اصلاح است. بنابراین در جهت تضعیف و حذف خطا به کار می‌رود نه تقویت افعال مثبت. در ادامه به برخی دیگر از موقعیت‌های کاربست روش تغافل اشاره می‌کنیم.

خطاهای کودکان: برخی رفتارهای منفی با توجه تقویت می‌شود. حتی اگر این توجه در ضمن اظهار نارضایتی و یا تنبیه باشد. در این موارد بی اعتنایی بهترین راه برای بازدارندگی رفتار بد کودکان است. از جمله تغافل‌ های شایسته و ممدوح که ممکن است سود بخش و مفید واقع شود و نتیجه خوب ببارآورد در امور تربیتی فرزندان و دانش ‌آموزان در محیط خانه و آموزشگاه می ‌باشد. گاهی کودک برای اینکه پدر و مادر و یا مربّی را اذیت کند دست به اقدام خطایی می‌زند و توجه به آن باعث تقویت آن می‌شود. تغافل کودک را مجاب به توق خطا می‌کند. گاهی کودک برای اولین بار مرتکب خلافی می ‌شود که اولیا و مربیانش از آن آگاه می ‌گرددند، اما مصلحت تربیت اقتضا می‌ کند که تغافل نماید، خود را به بی‌خبری بزند و آن رفتار ناپسند را به رو نیاورند، تا شخصیت کودک را در هم نشکنند و او احساس بی‌ آبرویی نکند و در عمل ناروای خود جری و جسور نگردد.

خطاهای سهوی: گاهی خطایی بدون قصد و به صورت اشتباهی انجام می‌شود. اما مواخذه بر آن گویی قصد را نیز در آن لحاظ و به آن اضافه می‌کند و نوعی تلقین قصد منفی به خطاکار می‌شود.

خطاهای کوچک: گاهی برخوردی فراتر از اندازه خطا باعث می‌شود یک خطای کوچک گناهی بزرگ جلوه داده شود و شخصیت و خودپنداره مثبت فرد خدشه دار شود. از خطاهای جزئی و کم‌اهمیت باید صرف‌نظر کرد تا بتوان از موارد مهم‌تر با قاطعیت جلوگیری نمود. در مواردی که مداخله تربیتی به صورت آشکار و در قالب روش‌های غیر تغافل خرده‌گیری و بازخواست تلقی می‌شود از این روش استفاده می‌شود. در این روش خطاهای کوچک به یادسپاری می‌شود و در موقعیت مناسب نسبت به کلیت آن تذکر داده می‌شود.

خطاهای موردی: تغافل در جایی است که خطایی به صورت موردی روی داده است و متربّی از انجام آن شرمنده و پشیمان شده است. اما تغافل در خطاهای تکرارشونده آسیب‌زا است. از همین رو یکی از شرایط وجوب و حتی جواز نهی از منکر دیگری قصد او برای تکرار منکر است. این نشان می‌دهد در مواردی که فرد قصد تکرار منکر را ندارد سایر مکلفین باید نسبت به خطای او نوعی تغافل نشان دهند.

خطاهای قهری: برخی از خطاهای فرد ریشه در عیوبی دارد که فرد هنوز در مدیریت و ححذف آن‌ها توفیق خاصی پیدا نکرده است. عیوب و اشتباهاتی که مصلحت در پنهان بودن آن است. در مواردی تغافل یک نوع عیب پوشی است.

سطح حاکمیت: امام صادق(علیه السلام): «ثَلَاثَةٌ تَجِبُ عَلَى السُّلْطَانِ لِلْخَاصَّةِ وَ الْعَامَّةِ مُكَافَأَةُ الْمُحْسِنِ بِالْإِحْسَانِ لِيَزْدَادُوا رَغْبَةً فِيهِ وَ تَغَمُّدُ ذُنُوبِ الْمُسِي‏ءِ لِيَتُوبَ وَ يَرْجِعَ عَنْ غَيِّهِ وَ تَأَلُّفُهُمْ جَمِيعاً بِالْإِحْسَانِ وَ الْإِنْصَاف‏.»[[12]](#footnote-12)

نکته مهمی که در اینجا باید موردتوجه قرار گیرد این است که در تربیت نوجوان، باید از خطاهای جزئی و کم‌اهمیت صرف‌نظر کرد و با بلندنظری و بزرگواری از کنار آن گذشت تا بتوان از موارد مهم‌تر با قاطعیت جلوگیری کرد.در تعلیم و تربیت اسلامی، این روش به تغافل تعبیر می‌شود. یعنی چنین وانمود کنیم که اشتباهات و خطاهای او را ندیده‌ایم.با به‌کارگیری این روش، دیگر احساسات نوجوان با تذکرهای پی‌درپی ما جریحه‌دار نمی‌شود و لجاجت و ستیزه‌جویی در او زمینه رشد نمی‌یابد.تغافل سبب می‌شود که پرده حجاب و حیای فطری در نوجوان دریده نشود و فرصت جبران و ترمیم از او گرفته نشود. تغافل نوعی برخورد بزرگوارانه و کریمانه است.

امام علی (علیه السلام) آن را از برترین کمالات انسان‌های بزرگوار می‌شمارد و می‌فرماید:«أشرَفُ أخلاقِ الکَریم تَغافُلُهُ عَمَّا یَعلَم» از برترین اخلاق انسان بزرگوار، تغافل او از دانسته‌های خویش است.

نباید فراموش کرد که تغافل نیز حدی دارد. اگر نوجوان خطاها را تکرار کند باید به‌گونه‌ای جلوی آن‌ها را گرفت. برخی افراد در روند تعلیم و تربیت، از اعمال خشونت و سخنان پرخاشگرانه و مسائلی از این دست بهره می‌برند؛ درحالی‌که باید دقت داشت هرگاه زمینه استفاده از راهبردهای گفتاری وجود دارد نباید از تنبیه بدنی بهره برد؛ زیرا موجب خدشه‌دار شدن کرامت و شخصیت، سرخوردگی یا عدم اعتمادبه‌نفس و عقده و کینه نسبت به کسانی که رفتار نامطلوبی با او داشته‌اند می‌شود.

آیا تغافل در مواردی باید به کار بسته شود که متربّی خطای خود را در خفا مرتکب شده باشد و سعی در پنهان کردن او دارد و یا در مواردی که ابایی از آشکارسازی آن ندارد نیز کاربرد دارد؟

برخورد با عوام

فإن بليت بالعوام المجهولين فآداب مجالستهم: ترك الخوض في حديثهم، و قلة الإصغاء إلى أراجيفهم، و التغافل‏ عما يجري من سوء ألفاظهم، و الاحتراز عن كثرة لقائهم و الحاجة إليهم، و التنبيه على منكراتهم باللطف و النصح عند رجاء القبول منهم.

تغافل از موضع قدرت

تغافل همانطوری که می‌تواند به هدف تربیتی انجام شود، می‌تواند از سر ضعف و وادادگی نیز انجام شود که در این صورت قابل توصیه نیست.

لَا تُغَافِلْ‏ مَنْ لَا تَقْدِرُ عَلَى الِانْتِصَافِ مِنْهُ.[[13]](#footnote-13)

### آسیب‌شناسی

تغافل در مواردی که از طرف مربّی پیام انفعال و بی اهمیتی به خطا را به متربّی مخابره می‌کند نباید استفاده شود. مواردی که متربّی متوجه خطایش نیست و یا بر انجام آن اصرار دارد.

بسامد استفاده از روش تغافل نباید زیاد و فراگیر شود. چون به سهل‌انگاری و ضعف و تزلزل منجر می‌شود. اگر خطای دیگری تکرارشونده شد نیز جای تغافل نیست.

شاید تغافل نیاز به روش مکمل داشته باشد و تنها یک اقدام مقطعی و اولیه است.

### ادله عامه

ادله اثبات وظیفه‌مندی در تربیت

روش‌هاي تربيتی ابزاری است براي عيني‌سازي و عملياتي‌سازي اهداف مربّی در راستای رشد متربّی در ساحات مختلف. مربّي از راه به كارگيري يك يا چند روش به محقق‌سازي تربيت و دستیابی به اهداف تربیتی مي‌پردازد. بنابراين حكم فقهي یک روش تربیتی تا حد زيادي متاثر از حكم فقهي خودِ تربیت است. در مواردي كه تربيت بر مربّي واجب و تحقّق آن نيز منحصر در به كارگيري يك روش تربيتي است استفاده از آن روش به نحو واجب تعييني، واجب خواهد بود. در صورتي نيز كه تربيت در ضمن بيش از يك روش امكان تحقّق داشته باشد، آن روش‌ها به نحو واجب تخييري الزام خواهند داشت. البته در هر دو صورت پس از به كارگيري روش عنوان واجب بر آن منطبق مي‌شود. چرا كه در عالم خارجي، تربيت اخلاقي چيزي جز روشي كه آن را محقق مي‌سازد نيست و با آن اتحاد دارد. بنابراین همه ادله‌ای که تربیت را به عنوان یک تکلیف ثابت می‌کنند، تغافل را نیز شامل می‌شوند. چون تغافل مصداقی از تربیت است. تجربه بشری، قواعد علمی و روانشناختی نشان می‌دهد که با تغافل می‌توانیم تاثیر تربیتی داشته باشیم. بنابراین قاعده تربیت، قاعده هدایت، قاعده امر به معروف و نهی از منکر، قاعده اعانه بر برّ و ... می‌توانند به عنوان دلیل عام رجحان و یا لزوم تغافل را نیز اثبات نمایند.

#### آیات و روایات «صفح»

«صفح» یکی از انواع پاسخ‌های تایید شده و توصیه شده در برابر خطا است. صفح به معنای رویگردانی از خطا و خطاکار است که با نوعی گذشت همراه است. بنابراین صفح گذشتی است که همراه با نادیده انگاری خطا تحقق می‌یابد. صاحب مقاییس در تبییت معنای لغوی «صفح» می‌نویسد:

«الصاد و الفاء و الحاء أصلٌ صحيحٌ مطَّرد يدلُّ على عَرْض و عِرَض ... فأمّا قولهم: صفَحَ عنه و ذلك إعراضاً عن ذنْبه‏.»[[14]](#footnote-14)

صفح یک فضیلت اخلاقی است که نشان از فضیلت شخصیتی به کار برنده آن دارد و انجام آن، او را به رشد تکامل روحی می‌رساند. با این وجود، تاثیر کاربست این فضیلت تنها به فاعل آن منحصر نمی‌شود. خطاکار نیز از این برخورد بزرگ منشانه بهره‌مند می‌شود و فرصت برای توجه و تامل در خطای خود و رفع و اصلاح آن را پیدا می‌کند. بنابراین صفح علاوه بر اینکه یک فضیلت اخلاقی است، کاکرد تربیتی نیز دارد. در آیات و روایات زیادی بر فضیلت صفح و توصیه به کاربست آن تاکید شده است.

«وَ ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما إِلاَّ بِالْحَقِّ وَ إِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَميل‏.»[[15]](#footnote-15)

بررسی دلالی: در این آیه شریفه قبل از توصیه به «صفح» ابتدا به غایت‌مندی آفرینش و مسئله قیامت اشاره شده است تا ذهن مخاطب از معادلات دنیوی صرف خارج شود و انگیزه برای عمل به این فضیلت را پیدا کند. چراکه گذشت از خطاکار مستلزم گذشت از حق طبیعی مقابله به مثل است. در توصیه به صفح نیز از قید جمیل استفاده شده است که نشان می‌دهد نادیده گرفتن خطا همیشه مطلوب نیست.

«عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام) قَالَ: ثَلَاثٌ لَا يَزِيدُ اللَّهُ بِهِنَّ الْمَرْءَ الْمُسْلِمَ إِلَّا عِزّاً الصَّفْحُ عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَ إِعْطَاءُ مَنْ حَرَمَهُ وَ الصِّلَةُ لِمَنْ قَطَعَهُ.»[[16]](#footnote-16)

بررسی دلالی: در کلام امام باقر (علیه السلام)، عزتمندی رهاورد «صفح» معرفی شده است. اگرچه عزتمندی، اثر نفسی صفح است، اما نافی آثار غیری آن نیز نمی‌باشد.

«وَ جَزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُها فَمَنْ عَفا وَ أَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لا يُحِبُّ الظَّالِمين‏.»[[17]](#footnote-17)

بررسی دلالی: ترتب اصلاح بر عفو نشان می‌دهد، عفو و گذشت اثر اصلاحی بر خطاکار دارد.

«وَ شَكَا رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) خَدَمَهُ فَقَالَ لَهُ اعْفُ عَنْهُمْ تَسْتَصْلِحْ بِهِ قُلُوبَهُمْ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُمْ يَتَفَاوَتُونَ فِي سُوءِ الْأَدَبِ فَقَالَ اعْفُ عَنْهُمْ فَفَعَلَ».[[18]](#footnote-18)

بررسی دلالی: اصلاح قلب خطاکار از آثار گذشت از او معرفی شده است.

### ادله خاصه

روایات زیادی وجود دارد که به کارکرد نفسی تغافل اشاره دارد. در این روایات، حفظ آرامش، زندگی گوارا، تسهیل معاشرت، مصونیت از آزار عیب جویان، خوش نامی و حفظ حرمت از آثار تغافل برشمرده شده است.

امام على بن الحسين(علیه السلام) در آن بيمارى كه از دنيا رفت تمام فرزندان خود محمد و حسن و عبد الله و عمر و زيد و حسين را جمع نموده وصيت به فرزندش محمد بن على نمود و او را باقر ناميد و رسيدگى به كارهاى خانواده خود را به او سپرد. يك قسمت از سفارشهایى كه به او كرد اين بود:

«وَ اعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّ صَلَاحَ شَأْنِ الدُّنْيَا بِحَذَافِيرِهَا فِي كَلِمَتَيْنِ إِصْلَاحُ شَأْنِ الْمَعَاشِ مِلْ‏ءَ مِكْيَالٍ ثُلُثَاهُ فِطْنَةٌ وَ ثُلُثُهُ تَغَافُلٌ‏ لِأَنَّ الْإِنْسَانَ لَا يَتَغَافَلُ عَنْ شَيْ‏ءٍ قَدْ عَرَفَهُ فَفَطَنَ فِيه؛‏ پسر جان بدان تمام دنيا در دو كلمه جمع شده روبراه نمودن اوضاع زندگى. پيمانه پرى است كه دو ثلث آن فهم و درك است و يك ثلث چشم پوشى و خود را بنادانى زدن. زيرا انسان چيزى را كه درك كند و بفهمد خود را از آن غافل نمي‌كند. (کنایه از اینکه تغافل یک نوع هوشمندی ارادی است وگرنه فرد می‌داند ولی عمدا خود را به غفلت می‌زند)».[[19]](#footnote-19)

«عَظِّمُوا أَقْدَارَكُمْ بِالتَّغَافُلِ‏ عَنِ الدَّنِيِّ مِنَ الْأُمُور.»[[20]](#footnote-20)

این دلیل اگرچه شامل هر فردی می‌شود اما می‌تواند در مورد والدین و افرادی که نقش تربیتی دارند بیشتر کاربرد داشته باشد. اقتدار مربّی با تغافل حفظ می‌شود و حرمت او به خاطر مسائل کوچک شکسته نمی‌شود.

در حکمت‌های نقل شده از امیرالمومنین(علیه السلام) آمده است:

«صَلَاحُ حَالِ التَّعَايُشِ وَ التَّعَاشُرِ مِلْ‏ءُ مِكْيَالٍ‏ثُلُثَاهُ فِطْنَةٌ وَ ثُلُثُهُ تَغَافُلٌ»‏.[[21]](#footnote-21)

«احْتَمِلْ مَا يَمُرُّ عَلَيْكَ فَإِنَّ الِاحْتِمَالَ سِتْرُ الْعُيُوبِ، وَ إِنَّ الْعَاقِلَ نِصْفُهُ احْتِمَالٌ وَ نِصْفُهُ تَغَافُلٌ»‏.[[22]](#footnote-22)

«وَاعْلَمْ أَنَّ رَأْسَ الْعَقْلِ بَعْدَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مُدَارَاةُ النَّاسِ وَ لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يُعَاشِرُ بِالْمَعْرُوفِ مَنْ لَا بُدَّ مِنْ مُعَاشَرَتِهِ حَتَّى يَجْعَلَ اللَّهُ إِلَى الْخَلَاصِ مِنْهُ سَبِيلًا فَإِنِّي وَجَدْتُ جَمِيعَ مَا يَتَعَايَشُ بِهِ النَّاسُ وَ بِهِ يَتَعَاشَرُونَ مِلْ‏ءَ مِكْيَالٍ ثُلُثَاهُ اسْتِحْسَانٌ وَ ثُلُثُهُ تَغَافُل.»[[23]](#footnote-23)

« ذَلِّلُوا أَخْلَاقَكُمْ بِالْمَحَاسِنِ وَ قَوِّدُوهَا إِلَى الْمَكَارِمِ وَ عَوِّدُوا أَنْفُسَكُمُ الْحِلْمَ وَ اصْبِرُوا عَلَى الْإِيثَارِ عَلَى أَنْفُسِكُمْ فِيمَا تُجْمِدُونَ [تُحْمَدُونَ‏] عَنْهُ وَ لَا تُدَاقُّوا النَّاسَ وَزْناً بِوَزْنٍ وَ عَظِّمُوا أَقْدَارَكُمْ بِالتَّغَافُلِ عَنِ الدَّنِيِّ مِنَ الْأُمُورِ وَ أَمْسِكُوا رَمَقَ الضَّعِيفِ بِجَاهِكُمْ وَ بِالْمَعُونَةِ لَهُ إِنْ عَجَزْتُمْ عَمَّا رَجَاهُ عِنْدَكُمْ وَ لَا تَكُونُوا بَحَّاثِينَ عَمَّا غَابَ عَنْكُمْ فَيَكْثُرَ غَائِبُكُم‏.»[[24]](#footnote-24)

تغافل ممکن است به لحاظ ضرورت و تاثیرات مثبتی که برای به کارگیرنده آن دارد دارای حکم ترجیحی باشد. اما آنچه در اینجا در پی آن هستیم بررسی حکم فقهی آن به عنوان یک روش تربیتی است. از اینرو در ادامه به ادله‌ای اشاره می‌کنیم که بر رجحان تغافل به لحاظ آثار غیری آن دلالت دارد.

سیره الهی در تغافل از منافقین و فساق

امهال به مجرمین و ستر عیوب و ذنوب آن‌ها از سِیر و سنت‌های خداوند متعال است. بنده تا زمانی که خبث اعتقادی و یا زشتی رفتاری خود را آشکار نکرده باشد، گویی در پسا پرده ستر الهی قرار گرفته است. سنت الهی بر این قرار دارد که در رسوایی او تعجیل نمی‌شود تا امکان هدایت و بازگشت از او سلب نشود. این سیره نوعی از تغافل را در فعل الهی نشان میدهد.

«أَمْ حَسِبَ الَّذينَ في‏ قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغانَهُم‏ وَ لَوْ نَشاءُ لَأَرَيْناكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسيماهُمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ في‏ لَحْنِ الْقَوْلِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمالَكُم.»‏[[25]](#footnote-25)

منافقین در یک خیال خام تصور می‌کردند با پنهان کردن عقائد باطل و بدخواهی‌های خود نسبت به مسلمانان می‌توانند برای همیشه به عنوان مسلمان در میان جامعه اسلامی زندگی کنند. اما در این آیه شریفه خداوند متعال به منافقین هشدار می‌دهد که امهال و پرده پوشی او تا ابد ادامه ندارد.

«الْحَذَرَ الْحَذَرَ فَوَاللَّهِ لَقَدْ سَتَرَ حَتَّى كَأَنَّهُ قَدْ غَفَر.»[[26]](#footnote-26)

امیرالمومنین(علیه السلام) همگان را از فریفته شدن و مغرور شدن به صبر و ستر الهی بر حذر می‌دارد و می‌فرماید: پرده پوشی خداوند متعال تا آنجا است که تصور می‌شود گویا گناه را بخشیده است.

در زیارت امام رضا (علیه السلام) می‌خوانیم:

«فَكَمْ مِنْ سَيِّئَةٍ أَخْفَاهَا حِلْمُكَ حَتَّى دَخِلَتْ وَ حَسَنَةٍ ضَاعَفَهَا فَضْلُكَ حَتَّى عَظُمَتْ عَلَيْهَا مُجَازَاتُك‏.»[[27]](#footnote-27)

چه گناهانى كه بردباری‌ات آن را پنهان نموده تا از بين رفت.

#### آیه اذن و شان نزول آن(سیره نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله در تغافل)

«وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ ۚقُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.»[[28]](#footnote-28) از آنها کسانی هستند که پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند: «او آدم خوش‌باوری است!» بگو: «خوش‌باور بودن او به نفع شماست! (ولی بدانید) او به خدا ایمان دارد؛ و (تنها) مؤمنان را تصدیق می‌کند؛ و رحمت است برای کسانی از شما که ایمان آورده‌اند!» و آنها که رسول خدا را آزار می‌دهند، عذاب دردناکی دارند!

در تفسیر قمی در ذیل آیه شریفه آمده است:

«وَ قَوْلُهُ وَ مِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ فَإِنَّهُ كَانَ سَبَبُ نُزُولِهَا أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ نُفَيْلٍ كَانَ مُنَافِقاً وَ كَانَ يَقْعُدُ لِرَسُولِ اللَّهِ ص فَيَسْمَعُ كَلَامَهُ- وَ يَنْقُلُهُ إِلَى الْمُنَافِقِينَ وَ يَنُمُّ عَلَيْهِ، فَنَزَلَ جَبْرَئِيلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَجُلًا مِنَ الْمُنَافِقِينَ يَنُمُّ عَلَيْكَ- وَ يَنْقُلُ حَدِيثَكَ إِلَى الْمُنَافِقِينَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ هُوَ فَقَالَ الرَّجُلُ الْأَسْوَدُ الْكَثِيرُ شَعْرُ الرَّأْسِ- يَنْظُرُ بِعَيْنَيْنِ كَأَنَّهُمَا قِدْرَانِ- وَ يَنْطِقُ بِلِسَانِ شَيْطَانٍ، فَدَعَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ص فَأَخْبَرَهُ- فَحَلَفَ أَنَّهُ لَمْ يَفْعَلْ- فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَدْ قَبِلْتُ مِنْكَ فَلَا تَقْعُدْ- فَرَجَعَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ إِنَّ مُحَمَّداً أُذُنٌ- أَخْبَرَهُ اللَّهُ أَنِّي أَنُمُّ عَلَيْهِ وَ أَنْقُلُ أَخْبَارَهُ- فَقَبِلَ وَ أَخْبَرْتُهُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَبِلَ- فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ «وَ مِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ- يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ» أَيْ يُصَدِّقُ اللَّهَ فِيمَا يَقُولُ لَهُ- وَ يُصَدِّقُكَ فِيمَا تَعْتَذِرُ إِلَيْهِ فِي الظَّاهِرِ- وَ لَا يُصَدِّقُكَ فِي الْبَاطِنِ- وَ قَوْلُهُ «وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ» يَعْنِي الْمُقِرِّينَ بِالْإِيمَانِ مِنْ غَيْرِ اعْتِقَاد.»[[29]](#footnote-29)

پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) از علم و دانسته واقعی خود نسبت به شناخت سخن‌چین استفاده نکرد و گفته سخن‌چین مبنی بر برائت خود را در ظاهر تصدیق نمود. تا آنجا که منافقین همین مسئله را دستاویز استهزای حضرت قرار دادند و او را العیاذ بالله فردی دهن بین و زودباور توصیف کردند. آیه اذن پیامبر را به خاطر این رفتار می‌ستاید و آن را به نفع آنان می‌داند.

پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) از علم و دانسته واقعی خود نسبت به شناخت سخن‌چین استفاده نکرد و گفته سخن‌چین مبنی بر برائت خود را در ظاهر تصدیق نمود. تا آنجا که منافقین همین مسئله را دستاویز استهزای حضرت قرار دادند و او را العیاذ بالله فردی دهن بین و زودباور توصیف کردند. آیه اذن پیامبر را به خاطر این رفتار می‌ستاید و آن را به نفع آنان می‌داند. بنابراین کار پیامبر نوعی نادیده انگاری خطا بود و این برای آن‌ها اثر تربیتی به دنبال داشت.

«يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ‏ فِي عَلِيٍّ يَعْنِي فِي الْخِلَافَةِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع‏ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ‏- مَعَاشِرَ النَّاسِ مَا قَصَّرْتُ فِي تَبْلِيغِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى إِلَيَّ وَ أَنَا مُبَيِّنٌ لَكُمْ سَبَبَ نُزُولِ هَذِهِ الْآيَةِ إِنَّ جَبْرَئِيلَ ع هَبَطَ إِلَيَّ مِرَاراً ثَلَاثاً يَأْمُرُنِي عَنِ السَّلَامِ رَبِّي وَ هُوَ السَّلَامُ أَنْ أَقُومَ فِي هَذَا الْمَشْهَدِ فَأُعْلِمَ كُلَّ أَبْيَضَ وَ أَسْوَدَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ع أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي وَ الْإِمَامُ مِنْ بَعْدِي الَّذِي مَحَلُّهُ مِنِّي مَحَلُّ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَ هُوَ وَلِيُّكُمْ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَيَّ بِذَلِكَ آيَةً مِنْ كِتَابِهِ- إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ‏ وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ هُوَ رَاكِعٌ يُرِيدُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كُلِّ حَالٍ وَ سَأَلْتُ جَبْرَئِيلَ أَنْ يَسْتَعْفِيَ لِي عَنْ تَبْلِيغِ ذَلِكَ إِلَيْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ لِعِلْمِي بِقِلَّةِ الْمُتَّقِينَ وَ كَثْرَةِ الْمُنَافِقِينَ وَ إِدْغَالِ‏ الْآثِمِينَ وَ خَتْلِ‏ الْمُسْتَهْزِءِينَ بِالْإِسْلَامِ الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ بِأَنَّهُمْ‏ يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ ما لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ‏ وَ يَحْسَبُونَهُ‏ هَيِّناً وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ‏ وَ كَثْرَةِ أَذَاهُمْ لِي فِي غَيْرِ مَرَّةٍ حَتَّى سَمَّوْنِي أُذُناً وَ زَعَمُوا أَنِّي كَذَلِكَ لِكَثْرَةِ مُلَازَمَتِهِ إِيَّايَ وَ إِقْبَالِي عَلَيْهِ حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي ذَلِكَ قُرْآناً- وَ مِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ‏ عَلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ أُذُنٌ- خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ‏ الْآيَةَ وَ لَوْ شِئْتُ أَنْ أُسَمِّيَ بِأَسْمَائِهِمْ لَسَمَّيْتُ- وَ أَنْ أُومِيَ إِلَيْهِمْ بِأَعْيَانِهِمْ لَأَوْمَأْتُ وَ أَنْ أَدُلَّ عَلَيْهِمْ لَدَلَلْتُ وَ لَكِنِّي وَ اللَّهِ فِي أُمُورِهِمْ قَدْ تَكَرَّمْتُ وَ كُلَّ ذَلِكَ لَا يَرْضَى اللَّهُ مِنِّي إِلَّا أَنْ أُبَلِّغَ مَا أَنْزَلَ إِلَي‏.»

#### آیات ابتدایی سوره مبارکه فرقان

ویژگی‌های عباد الرحمن: «وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاما[[30]](#footnote-30) ... وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِراما.»[[31]](#footnote-31) چون اين بندگان پسنديده به چيز بيهوده و ناپسنديده‏اى بگذرند، بگذرند در حالتى كه كريمان و بزرگواران باشند؛ يعنى نفس خود را گرامى دارند و در آنجا نايستند.

و القمّي قال الغناء و مجالس اللّهو وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ «1» مَرُّوا كِراماً معرضين عنه مكرمين أنفسهم عن الوقوف عليه و الخوض فيه و من ذلك الاغضاء عن الفحشاء و الصفح عن الذنوب و الكناية ممّا يستهجن التصريح به. تفسیر الصافی، ج4، ص26.

در مرآة العقول از کتب دیگر نقل کرده است: اللغو المعاصي كلها، أي مروا به مر الكرماء الذين لا يرضون باللغو، لأنهم يجلون عن الدخول فيه و الاختلاط بأهله. مرآة العقول، ج22، ص303.

و الحاصل أن اللغو كل ما لا خير فيه من الكلام و الأصوات و يكفي في الاستشهاد كون بعض أفراده حراما مثل الغناء و الدف و الصنج و الطنبور و الأكاذيب و غيرها و قال في سورة القصص‏ وَ إِذا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ‏ قال علي بن إبراهيم‏ اللغو الكذب و اللهو و الغناء و قال في الفرقان‏ وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِراماً[[32]](#footnote-32) أي معرضين عنه مكرمين أنفسهم عن الوقوف عليه و الخوض فيه و في أخبار كثيرة تفسير اللغو في هذه الآية بالغناء و الملاهي‏. بحارالانوار، ج66، ص45.

#### آیه 3 سوره مبارکه تحریم

«وَ إِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلى‏ بَعْضِ أَزْواجِهِ حَديثاً فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَ أَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَها بِهِ قالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هذا قالَ نَبَّأَنِيَ الْعَليمُ الْخَبير.»[[33]](#footnote-33)

اگرچه در تفسیر برخی جزئیات و تعیین مصادیق این آیه شریفه اختلاف نظر وجود دارد ولی آنچه یقینی است و مطابق ظاهر آیه شریفه نیز می‌باشد این است که پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) رازی را با یکی از همسران خود در میان می‌گذارند. اما او این راز را بر ملا می‌سازد. سپس پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) از راه وحی مطلع می‌شود که همسرش راز او را بر ملا ساخته است. ایشان این مسئله را با همسرش در میان می‌گذارد و به او می‌گوید که از اشتباه او آگاه است. اما برای اینکه همسرش کمتر خجالت زده شود همه آنچه خدا به او خبر داده بود را بازگو نمی‌کند. به عبارت دیگر بخشی از سخن چینی او را نادیده می‌گیرد و به روی او نمی‌آورد. لذا در حديثى از امير مؤمنان على (علیه السلام) آمده است:

«ما استقصى كريم قط، لان اللَّه يقول عَرَّفَ بَعْضَهُ وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ‏؛ افراد كريم و بزرگوار هرگز در مقام احقاق حق شخصى خويش تا آخرين مرحله، پيش نمى‏روند، زيرا خداوند در اينجا براى پيامبر ص مى‏فرمايد: او قسمتى را خبر داد و از قسمتى خوددارى كرد.»

سیره حضرت یعقوب(علیه السلام)

«وَ جاؤُ عَلى‏ قَميصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَميلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعانُ عَلى‏ ما تَصِفُون‏.»[[34]](#footnote-34)

وقتی در سفر به مصر برادران بدون جناب بنیامین بازگشتند، این جمله مجددا توسط حضرت یعقوب بیان شد.

«قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.»[[35]](#footnote-35)

بنابر اینکه بگوییم حضرت یعقوب(علیه السلام) نسبت به آنچه در میان حضرت یوسف(علیه السلام) و برادران شان به وقوع پیوسته بود، آگاهی داشتند، واکنش ایشان می‌تواند نمونه‌ای از به کارگیری روش تغافل باشد. چراکه در عین حالی که ادعای آنان را تایید نکردند، به صراحت از دروغ‌گویی آنان پرده بر نداشتند و آنان را رسوا نکردند. چرا که در این صورت ممکن بود برادران نیز با جرأت و جسارت بیشتری مسیر اشتباه خود را دنبال کنند و با دفاع از عملکرد خود رو در روی پدر بایستند و حجب و حیا در میان آن‌ها بریزد. در این صورت ممکن بود توفیق توبه نیز از آن‌ها سلب شود.

این رویکرد در سیره حضرت یوسف(علیه السلام) نیز دنبال شده است. وقتی ایشان متهم به دزدی می‌شود، از فاش کردن حقیقت و رسواسازی برادران امتناع می‎‌ورزد.

«قالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسَرَّها يُوسُفُ في‏ نَفْسِهِ وَ لَمْ يُبْدِها لَهُمْ.»[[36]](#footnote-36)

ادله مثبت اندیشی(حسن ظن) و مثبت نگری

«تغافل» به معنای نادیده انگاری عیب و خطا محصول نگاه مثبت به دیگران است. نگاهی که در آن نکات مثبت و نیکی‌ها مورد توجه قرار می‌گیرد تا باعث تقویت و پرورش آن‌ها شود. بدی‌ها و خطاها نیز ناانگاشته می‌شود تا حذف گردد. بنابراین از ادله‌ای که مثبت اندیشی درباره دیگران و حسن ظن به آن‌ها را توصیه می‌کند، می‌توان لزوم و یا استحباب تغافل را نیز استفاده نمود.

نقل‌شده که حضرت عیسی(علیه السلام) و [حواریون](https://rasekhoon.net/article/show/133593/%D8%AD%D9%88%D8%A7%D8%B1%DB%8C%D9%88%D9%86-%D8%AD%D8%B6%D8%B1%D8%AA-%D8%B9%DB%8C%D8%B3%DB%8C-%D8%B9%D9%84%DB%8C%D9%87-%D8%A7%D9%84%D8%B3%D9%84%D8%A7%D9%85) از مردار سگی می‌گذشتند. حواریون گفتند: چقدر بوی این مردار بد است!» حضرت عیسی فرمودند: «چه قدر دندان‌های او سفید است. وقتی ولی خدا حتی در یک حیوان مردار به دنبال نکات مثبت می‌گردد، در انسان‌ها این نگاه اهمیت صد چندان پیدا می‌کند. اینکه به جای پی جوئی عیوب و نقاط منفی به دنبال نکات مثبت افراد باشیم. بدی‌های دیگران را نادیده بگیریم تا تضعیف و حذف شوند و نکات مثبت آن‌ها را مورد توجه قرار دهیم تا تقویت شوند.

اندیشه مثبت چیزی نیست که تنها در عالم ذهن بماند. بلکه می‌تواند در عالم واقع نیز منشا اثر شود. به همین خاطر در سیره پپیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) و ائمه معصومین(علیهم السلام) به «تفأل» توصیه شده است و از «تطیر» نهی شده است. از پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) نقل شده است که فرمودند:

«تفاءلوا بالخیر تجدوه.»[[37]](#footnote-37)

### ادله معارض

«تغافل» منافاتی با امر به معروف و نهی از منکر و انتقاد سازنده ندارد، زیرا، «امر به معروف و نهی از منکر» مربوط به واجبات و محرمات است که از محدوده «تغافل» بیرون است و انتقاد سازنده مربوط به اموری است که در سرنوشت فرد و جامعه اثر قابل ملاحظه ای دارد، در حالی که «تغافل» مربوط به امور جزئی و کم ارزش و یاعیوبی که مصلحت در آن است که در پرده بماند.

روش تغافل در صورتی که بجا به کار گرفته شود باعث بازدارندگی متربّی از خطا می‌شود. یکی از شرایط امر به معروف و نهی از منکر نیز این است که احتمال تکرار خطا مطرح باشد. بنابراین اگر بر اثر رفتار مربّی و یا حتی بدون آن، تکرار خطا مطرح نباشد، لزومی به اقدام نیست.

1. . معجم مقاييس اللغة، جلد 4، ص 386. (غَفَلَ) الْغَيْنُ وَالْفَاءُ وَاللَّامُ أَصْلٌ صَحِيحٌ يَدُلُّ عَلَى تَرْكِ الشَّيْءِ سَهْوًا، وَرُبَّمَا كَانَ عَنْ عَمْدٍ. مِنْ ذَلِكَ: غَفَلْتُ عَنِ الشَّيْءِ غَفْلَةً وَغُفُولًا، وَذَلِكَ إِذَا تَرَكْتَهُ سَاهِيًا. وَأَغْفَلْتُهُ، إِذَا تَرَكْتَهُ عَلَى ذِكْرٍ مِنْكَ لَهُ. [↑](#footnote-ref-1)
2. . کتاب العین، ج4، ص419. غَفَلَ يَغْفُلُ غَفْلَةً و غُفُولًا. و التَّغَافُلُ: التعمد: و التَّغَفُّلُ: ختل عن غفلة. و أَغْفَلْتَ الشي‏ء: تركته غفلا و أنت له ذاكر. و المُغَفَّلُ: من لا فطنة له. و الغُفْلُ: المقيد لا يرجى خيره و لا يخشى شره، و قد اغْتَفَلَ، و الجميع الأَغْفَال. [↑](#footnote-ref-2)
3. . تاج العروس من جواهر القاموس‏، ج15، ص548. و التَّغافُلُ و التَّغَفُّلُ تَعَمُّدُه أَي الغَفْلة. و في الصِّحاحِ: تَغَافَلْت عنه و تغفَّلْتُه إذا اهْتَبَلْت غَفْلَتَه، و ظاهِرُ هذا السِّياق أَنَّهما بمْعَنى واحِدٍ، و قد فرقَ بعضهُم فقالَ: تَغَافَلَ تَعَمَّدَ الغَفْلة على حَدِّ ما يَجِي‏ءُ عليه هذا النَّحْو. و تَغَفَّل: خَتَلَ في غَفْلة. [↑](#footnote-ref-3)
4. . اخلاق ناصری، ص184. [↑](#footnote-ref-4)
5. . تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، ص 142. [↑](#footnote-ref-5)
6. . منسوب به جعفر بن محمد، امام ششم(علیه السلام)، مصباح الشريعة، ص158. [↑](#footnote-ref-6)
7. . فأمّا قولهم: صفَحَ عنه، و ذلك إعراضاً عن ذنْبه‏. « معجم مقاييس اللغة، ج‏3، ص293» [↑](#footnote-ref-7)
8. . (غَفَلَ) الْغَيْنُ وَالْفَاءُ وَاللَّامُ أَصْلٌ صَحِيحٌ يَدُلُّ عَلَى تَرْكِ الشَّيْءِ سَهْوًا، وَرُبَّمَا كَانَ عَنْ عَمْدٍ. مِنْ ذَلِكَ: غَفَلْتُ عَنِ الشَّيْءِ غَفْلَةً وَغُفُولًا، وَذَلِكَ إِذَا تَرَكْتَهُ سَاهِيًا. وَأَغْفَلْتُهُ، إِذَا تَرَكْتَهُ عَلَى ذِكْرٍ مِنْكَ لَهُ.« معجم مقاييس اللغة، جلد 4، ص 386». غَفَلَ يَغْفُلُ غَفْلَةً و غُفُولًا. و التَّغَافُلُ: التعمد: و التَّغَفُّلُ: ختل عن غفلة. و أَغْفَلْتَ الشي‏ء: تركته غفلا و أنت له ذاكر. و المُغَفَّلُ: من لا فطنة له. و الغُفْلُ: المقيد لا يرجى خيره و لا يخشى شره، و قد اغْتَفَلَ، و الجميع الأَغْفَال.« کتاب العین، ج4، ص419» [↑](#footnote-ref-8)
9. . عيون الحكم و المواعظ( لليثي)، ليثى واسطى، على بن محمد، ص 531. [↑](#footnote-ref-9)
10. . الراء و الفاء و القاف أصلٌ واحدٌ يدلُّ على موافَقةٍ و مقاربةٍ بلا عَنْف‏.«معجم مقاييس اللغة، ج‏2، ص 418» [↑](#footnote-ref-10)
11. . الصاد و الباء و الراء أصول ثلاثة: الأول الحبْس، و الثانى أعالى الشى‏ء، و الثالث جنسٌ من الحجارة. فالأول: الصَّبْر، و هو الحَبْس. يقال صبَرْتُ نفسى على ذلك الأمر، أى حبَسْتُها.«معجم مقاييس اللغة، ج‏3، ص 329» [↑](#footnote-ref-11)
12. . تحف العقول، ص319. [↑](#footnote-ref-12)
13. . غرر الحکم و درر الکلم، ص744. [↑](#footnote-ref-13)
14. . معجم مقاييس اللغة، ج‏3، ص 293. [↑](#footnote-ref-14)
15. . الحجر، 85. [↑](#footnote-ref-15)
16. . الكافي، ج‏2، ص 109. [↑](#footnote-ref-16)
17. . شوری، 40. [↑](#footnote-ref-17)
18. . مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، ج‏9، ص 7. [↑](#footnote-ref-18)
19. . کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص240. [↑](#footnote-ref-19)
20. . تحف العقول، ص 224. [↑](#footnote-ref-20)
21. . تحف العقول، ص359. [↑](#footnote-ref-21)
22. . عیون الحکم و المواعظ، ص84. [↑](#footnote-ref-22)
23. . صدوق،1404، ج4، ص387. [↑](#footnote-ref-23)
24. . تحف العقول، ص224. [↑](#footnote-ref-24)
25. . محمد 29 و 30. [↑](#footnote-ref-25)
26. . نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص 472. [↑](#footnote-ref-26)
27. . بحار الأنوار، ج‏99، ص 56. [↑](#footnote-ref-27)
28. . توبه، 61. [↑](#footnote-ref-28)
29. . تفسير القمي، ج‏1، ص 300. [↑](#footnote-ref-29)
30. . فرقان، 63. [↑](#footnote-ref-30)
31. . فرقان، 72. [↑](#footnote-ref-31)
32. ( 3) الفرقان: 72. [↑](#footnote-ref-32)
33. . تحریم، 3. [↑](#footnote-ref-33)
34. . یوسف، 18. [↑](#footnote-ref-34)
35. . یوسف، 83. [↑](#footnote-ref-35)
36. . يوسف، 77. [↑](#footnote-ref-36)
37. . محدث قمی، سفینة البحار، ج 2، ص 102. انتشارات اسوه. [↑](#footnote-ref-37)